



پیشگفتار

نگاهی به آمارهای اقتصادی نشان می‌دهد که با وجود فراوانی عوامل تولید در کشور، تقریباً هیچیک از متغیرهای اقتصادی در وضعیت دلخواه نیستند.

رشد شتابان افزایش قیمت‌ها، بیکاری گسترده، رشد کم تولید ملی و درآمد سرانه، وضعیت نامطلوب تراز پرداخت‌های بدون نفت، همگی نشان از وضعیت نامطلوب اقتصاد کشور است. ممکن است پرسش شود که با وجود فراوانی عوامل تولید، چگونه است که متغیرهای اقتصادی در شرایط نامطلوبی قرار دارند؟

در پاسخ باید گفت که وضعیت متغیرهای اقتصادی برآیند سیاست‌گذاری‌های انجام گرفته در کشور است. به بیان دیگر، فرایند سیاست‌گذاری اقتصادی موجب دستیابی به نتایجی می‌شود که در متغیرهای اقتصادی انعکاس می‌یابند. بنابراین سیاست‌گذاری اقتصادی از دو جزء فرایند و نتیجه تشکیل می‌شود.

نتیجه سیاست‌گذاری اقتصادی در متغیرهای اقتصادی نمود پیدا می‌کند. فرایند سیاست‌گذاری اقتصادی، از سوی دیگر، نظام سیاست‌گذاری را مورد نظر دارد.

فرایند سیاست‌گذاری اقتصادی را ممکن است در دو جزء مبانی نظری و اجرایی نمودن سیاست‌های اقتصادی بدانیم. بنابراین سیاست‌گذاران به عنوان

یک مجموعه افراد تصمیم ساز اقتصادی می‌باید دارای پشتوانه نظری برای سیاست‌های اتخاذ شده باشند، چرا که پیچیدگی روابط اقتصادی در داخل کشور و در ارتباط با خارج آنچنان است که از توانایی هر فردی در تشخیص وضعیت اقتصادی در هر زمانی بدور است. بنابراین، یک مجموعه سیاست‌گذاری برای پرداختن به و اثرگذاری بر روابط اقتصادی در کشور (و با جهان خارج) مورد نیاز است که نتیجه دلخواه از سیاست‌گذاری بدست آید و مثلاً نرخ تورم یا نرخ بیکاری در سطح مورد نظر قرار گیرد.

از این رو، به منظور اثرگذاری دلخواه بر متغیرهای اقتصادی به فرایندی نیازمندیم که با ابزارهای در دسترس نتایج مورد دلخواه بدست آید. سازمان‌های تصمیم ساز اقتصادی البته از ابزارهای لازم برای سیاست‌گذاری می‌باشند که منابع مالی و انسانی مورد نیاز را در جهت برآوردن خواسته‌های اقتصادی کشور مورد بهره برداری قرار می‌دهند. اما این سازمان‌های تصمیم ساز می‌باید دارای نظام فکری واحدی باشند تا بتوانند در اجرای سیاست‌ها به صورت هماهنگ تصمیم سازی و اجرای تصمیم بکنند که این خود به معنی استفاده از مبانی نظری واحد و یکپارچه است، بنابراین گام اول در فرایند تصمیم سازی اقتصادی، اتکا به پشتوانه نظری به هم پیوسته است.

مبانی نظری سیاست‌گذاری اقتصادی

فریدون رستمی*



پشتوانه نظری تصمیم سازی اقتصادی

دانشمندان علم اقتصاد در طول صدها سال بررسی رفتار اقتصادی انسان‌ها، نظریه‌هایی را به قاعده درآورده‌اند که به صورت نظریه‌های اقتصادی در دسترس می‌باشند.

این نظریه‌های در سطح کلان، سطح خرد، برای شرایط زمانی و مکانی مختلف، باتوجه به ساختارهای اقتصادی جوامع مورد بررسی و... تدوین شده‌اند که هدف از آنها شناسایی رفتارهای اقتصادی مردم و سیاستگذاری در جهت نیل به اهداف اقتصادی مطلوب جامعه است. اما از آنجایی که این نظریه‌ها برپایه بررسی‌های عینی در یک جامعه خاص و در یک زمان خاصی صورت گرفته‌اند، بنابراین کار بست آن نظریه در آن جامعه خاص و تنها بر پایه همان شرایط موجود مصداق دارند. به عبارت دیگر، نمی‌توان نظریه تدوین شده برای یک جامعه خاص را بدون مطالعه و بررسی‌های اولیه ولی ژرف در جامعه‌ای دیگر و در شرایط دیگر به کار بست، چرا که ممکن است نتیجه مطلوب را در پی نداشته باشند. با این حال، نظریه‌های اقتصادی به صورت نظریه‌های عمومیت داده شده تدوین و به عنوان پایه نظری در سیاستگذاری اقتصادی مورد استفاده قرار می‌گیرند و تصمیم سازان اقتصادی نیز این نظریه‌های جهان شمول را در موسسات آموزش عالی فرا گرفته و در تدوین و اجرای سیاست‌های اقتصادی مورد استفاده قرار می‌دهند. پس می‌باید در ابتدا مشخص شود که پشتوانه نظری سیاستگذاری اقتصادی، مثلاً در کشور ما چیست؟ از این رو است که اقتصاددانان و اقتصاد شناسان در تدوین سیاست اقتصادی از مولفه‌های مکاتب اقتصادی بهره می‌گیرند و مثلاً می‌گویند که سیاست اقتصادی مورد نظرشان برپایه نظریه‌های کینزی، فریدمن، اقتصاددانان اسلامی و غیره است. این امر از آن نظر با اهمیت است که اقتصاددانان و اقتصادشناسان شرایط عینی اقتصاد جامعه را منطبق بر کل یا مجموعه‌ای از این نظریه‌ها می‌دانند و در نتیجه، بر این باورند که پیروی از یک نظریه در سیاستگذاری اقتصادی می‌تواند به عنوان یک مجموعه فکری یکپارچه نتایج اقتصادی مورد نظر را بدست دهد. به همین خاطر، در سیاستگذاری اقتصادی هم لازم است شرایط عینی اقتصاد را بدانیم و هم نظریه‌های منطبق با آن شرایط را بشناسیم.

شرایط اقتصادی در کشور ما

شرایط اقتصادی کشور ما از نظر وضعیت متغیرهای اقتصادی در بالا گفته شد: "فراوانی منابع و وضعیت نامطلوب متغیرهای اقتصادی"

اما پشتوانه نظریه سیاستگذاران کدامند؟

فرض می‌کنیم که سیاستگذاران اقتصادی در کشور ما، و در کشورهای دیگر، مبنای نظری اقتصاد را در موسسات آموزش عالی می‌آموزند و پس از اشتغال در سازمان‌های دولتی، آن‌ها را به کار می‌برند. پس سیاستگذاری اقتصادی ما چه مبنای نظری را آموخته‌اند؟

به نظر می‌رسد آنچه که به عنوان "اقتصاد توسعه" شناخته شده است یکی از نظریه‌های اصلی مورد آموزش در دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی در کشور ما باشد. افزون بر این، آموزش نظریه‌های کینزی نیز از جمله مواد درسی دانشجویان است.

صرف نظر از اینکه اقتصاد توسعه چیست، یک پدیده بنیادی در این رشته از اقتصاد دارای اهمیت ویژه است و آن اینکه کشورهای در حال توسعه می‌باید به منظور رهایی از توسعه نیافتگی رشد یابند و بنابراین نیازمند انجام سرمایه‌گذاری‌های گوناگون هستند. ولی کمبود سرمایه یکی از عوامل اصلی عدم سرمایه‌گذاری است. از این رو، نظریه پردازان "اقتصاد توسعه" از پدیده "دایره شیطانی" توسعه نیافتگی سخن می‌گویند:

فقیر اقتصادی ← کمبود پس انداز ← کمبود سرمایه ← عدم انجام سرمایه‌گذاری مورد نیاز ← عدم رشد درآمد ← عدم امکان پس انداز کافی ← عدم سرمایه‌گذاری ← در نتیجه در اقتصاد توسعه راه حل رهایی از فقر و توسعه نیافتگی را انجام سرمایه‌گذاری می‌دانند.

در همین حال و باتوجه به تجربه کشورهای پیشرفته در عبور از بحران‌های اقتصادی بین دو جنگ جهانی و پس از جنگ جهانی دوم و با اتکا به سیاست‌های کینزی، کشورهای در حال توسعه را به کار بست نظریه‌های کینزی متمایل کرد.

سیاست کینزی، در شرایط کمبود تقاضا، افزایش حجم پول را از ضروریات اولیه برای رهایی از بحران‌های اقتصادی می‌دانست و بنابراین سیاست "پول اهمیت ندارد" را پیشه کرد و برای مدتی اثر مورد دلخواه را بر متغیرهای کلان اقتصادی به جای گذاشت. با این حال و پس از مشاهدات گوناگون، سیاستگذاران اقتصادی به این نتیجه رسیدند که دوران سیاست "پول اهمیت ندارد" به پایان رسیده و به همین خاطر به سیاست پول گرایی (عمدتاً آموزه‌های فریدمن و هری جانسون) در تنظیم سیاست اقتصادی متکی شده و رشد اقتصادی مورد نظر را به دست آوردند که دوران آن نیز به پایان رسید و اکنون سیاست توجه به ساختار اقتصادی در سیاستگذاری اقتصادی مورد توجه بیشتر است که کوچک کردن دولت، افزایش رقابت، خصوصی سازی و ... از جمله عوامل اصل سیاستگذاری اقتصادی در

کشورهای پیشرفته است، اما در کشور ما چگونه است؟

به نظر می‌رسد که آموزش‌های نظری سیاستگذاران اقتصادی در کشور ما باتوجه ویژه به "دایره شیطانی" و "پول اهمیت ندارد" استوار باشد.

بدان معنا که سیاستگذاران در تصمیم سازی اقتصادی خود فرض می‌کنند که جامعه در فقر است، کمبود سرمایه وجود دارد،... بنابراین سرمایه‌گذاری می‌باید افزایش یابد. و از آنجایی که منابع مالی مورد نیاز را می‌توان از راه افزایش درآمد نفت تامین و آن را هزینه کرد، پس می‌توان مشکل اقتصادی کشور را رفع کرد. سیاست "پول اهمیت ندارد" را نیز البته باور دارند و بنابراین از کنترل حجم پول نمی‌پرهیزند.

نتیجه گیری

این هر دو پندار اشتباه است: هم کشور دارای سرمایه‌های کافی است، و هم اینکه پول اهمیت دارد و نمی‌توان بی "حساب و کتاب" پول تولید و به اقتصاد تزریق کرد. بنابراین سیاستگذاران اقتصادی می‌باید پندارهای نظری خود را در مورد اقتصاد ایران تغییر دهند و بر این باور باشند که سرمایه بیش از نیاز موجود است و حجم پول با اهمیت است. در این صورت، استفاده بهینه از سرمایه (نفت) می‌باید مورد نظر قرار گیرد که بهره‌وری سرمایه می‌باید در اولویت اول باشد.

به عبارت دیگر، دولت می‌باید سرمایه‌گذاری و هزینه کردهای خود را در چارچوب بودجه‌های سالانه، برنامه‌های توسعه و برنامه چشم انداز به صورتی تنظیم کند که بهره‌وری سرمایه افزایش یابد و اثر مورد دلخواه را بر متغیرهای اقتصادی داشته باشند: یعنی هزینه کرد دولت می‌باید به صورتی باشد که اشتغال واقعی و پایدار را افزایش دهد، نرخ تورم را در سطح مورد نیاز حفظ کند، تراز پرداخت‌ها را به صورت بهینه و اتخاذ سیاست ارزی و پولی مناسب تحت تاثیر مورد دلخواه قرار دهد و... به بیان دیگر، تصویب و اجرای طرح‌های سرمایه‌گذاری دولتی می‌باید باتوجه به اثرگذاری آنها بر متغیرهای اقتصادی مورد ارزیابی قرار گرفته و در صورت برآوردن این پیش شرط‌ها به اجرا درآیند.

و اینکه به نظر می‌رسد شرایط اقتصادی کشور به گونه‌ای است که کاربست سیاست‌های پولی منسجم بهتر می‌تواند راه گشا باشد.

* عضو انجمن اقتصاد دانان ایران

